

افقهای تازه در تاریخ تشیع (بخش دوم) بر اساس کتاب «معجم اعلام الشیعة» محقق طباطبائی (ره)

پدیدآورده (ها) : جعفریان، رسول
کتابداری، آرشیو و نسخه پژوهی :: آینه میراث :: زمستان ۱۳۷۷ و بهار ۱۳۷۸ - شماره ۳ و ۴ (ISC)
از ۷ تا ۱۷
آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/89673>

دانلود شده توسط : رسول جعفریان
تاریخ دانلود : ۰۹/۰۶/۱۳۹۶

مرکز تحقیقات کامپیوتربی علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتربی علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور



افق‌های نازه در تاریخ تشیع

بر اساس کتاب «معجم أعلام الشيعة» محقق طباطبائی (ره)

رسول جعفریان



می‌کند که وی در سال ۷۲۲ با او دیدار داشته است. صفتی نوشته است: «کان اماماً من ائمه الشيعة». بعد افزوده: پدرش نیز عالم شیعه بوده است. وی شاگرد ابن العود و ابن مقبل حفصی بوده و برای تحصیل به عراق رفته و شاگردی علامه حلی کرده است. در روز دو محفل داشته است: یکی عمومی برای دیدار با عامه مردم، دیگری برای طلاب. صفتی از دیدار خود با او صحبت کرده و اینکه درباره رؤیت خداوند با وی بحثی داشته و بحث جذابی بوده است. پس از آن از اخلاق وی سخت ستایش کرده است. وی می‌نویسد: در سال ۷۳۶ ملاقات دیگری با وی در محفل ابن تیمیه داشته و در حضور ابن تیمیه باز با وی به بحث پرداخته است. آنگاه بایاد از اینکه خانه‌اش خراب شده و کتابهایش گرفته شده شعری ازوی نقل کرده که پس از آزار و اذیت سروده و در آن اشاره کرده که وقتی او تنها در خانه نشسته تشییع به چه کسی آسیب می‌رسانید: (الواfi بالوفیات، ۷۹/۶، معجم، ۲۱-۲۰).

لئن كان حمل الفقه ذنبًا فإنني

سأقطع خوف السجن عن ذلك الذنب

و الأفما ذنب الفقيه اليكم

فيرمى بأنواع المذمة والسب

به هر روی آشکار است که سخت در آزار بوده و در همین شعر به اجراء تن به تقیه داده، ستایشی هم از خلافاً کرده است. طبعاً علوبیان و نقابی که در شهرهای شیعه بوده‌اند، بر احتی می‌توانسته اند تشیع امامی خود را اظهار کنند. حضور آل حمدان در حلب و دمشق، و نفوذ تشیع در این شهر، جای تردید باقی نمی‌گذارد که نقیبان و سادات این شهر مذهب تشیع داشته‌اند. نمونه آن شریف ابو محمد حسن بن محمد علوبی است که در زمان سعد الدلوه حمدانی، نقابت حلب را عهده‌دار بوده است (معجم، ۳۷)، یا ابوالقاسم احمد بن حسین عقیقی (م ۳۷۸) که از بزرگان

تشیع در دمشق و شامات
شرح حالهایی که درباره حضور عالمان شیعه در شهرهای مختلف شام و اصولاً منطقه شامات آمده، نشان از حضور گسترده تشیع در این بلاد دارد. ذهبي در ذیل شرح حال ابوالحسن علی بن موسى ابن السمسار الدمشقی (م ۴۳۳) نوشته است: کتابی گفته است: «فیه تشیع یفضی به الی الرفض». پس از آن افزوده است: شاید از روی تقدیه، ابراز تشیع می‌کرده است [یعنی در باطن سنی بوده است، سنی و تقدیه!]. زیرا او از خاندان حدیث است! اما در زمان وی، تشیع شام و مصر و مغرب را به دلیل حضور دولت فاطمی فراگرفته بود. همین طور عراق را به دلیل وجود دولت بویهی در همین زمان رفض و اعتزال باهم عقد اخوت بسته و مردم هم بر دین شاهان خود بودند (سیر، ۱۱/ش ۱۱۳). گذشت که محمد بن احمد ابن الفحام (م ۳۹۹) ساکن دمشق دو کتاب دارد: یکی در انکار شستن پادر و ضرور دیگری درباره آیات نازل شده درباره اهل بیت (ع). (تاریخ الإسلام ذهبي، حوادث سال ۳۹۹، نisan، ۲۵/۲، معجم، ۳۶۵).

بسیاری از شیعیان دمشق گمنام مانده‌اند و تنها اسمی از آنها در تواریخ بر جای مانده است. به عنوان مثال، ابن عساکر از شخصی با نام قاسم بن خلیل دمشقی یاد کرده و تنها می‌نویسد: «رافضی» (لسان المیزان، ۴/۴۵۹، تاریخ دمشق، ۴۹/۵۶). صفتی (الواfi)، (لسان المیزان، ۴/۴۵۹، تاریخ دمشق، ۴۹/۵۶) از محمد بن جمال احوالی یاد کرده که از قریه حراجل از جبل الجراح بوده است. درباره اونوشه است: «رأس الشیعه الغلاة». و افزوده که در منطق و فلسفه بسیار استوار بوده است (معجم، ۳۷۲).

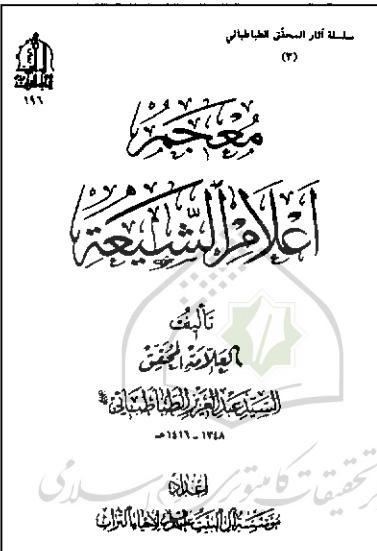
برخی از نمونه‌ها از این قرار است. صفتی نوشته است: در قریه مجلد سليم - که شهرکی از بلاد صَدَّ از نواحی نباتیه و شقیف است - فقیهی شیعی با نام ابراهیم بن ابی الغیث بخاری زندگی

رأیت له حلقة عظيمة يقرؤون عليه مذهب الإمامية، ابن حجر که این سخن کراجکی را آورده می نویسد: وی شیعه غالی بوده و از شاگردان شیخ مفید که قاضی عبدالجبار رانیز ملاقات کرده و سنه بالای صد سال داشته است. وی همچنین روابط نزدیکی با صاحب بن عباد داشته است. (لسان، ۲۴۲/۲).

یافتن یک شیعه در مغرب از دوره های کهن، بسیار مهم است. یکی از آنها حسن بن علی بجلی است که ابن حجر شرح حال اورا به نقل از این حزم آورده و نوشته است: «کان من کبار الروافض». وی افزوده که او داخل شهر قصبه شد و مردمانش را گمراه کرد و از جمله کسانی که فربود وی را خورد احمد بن ادريس بن یحیی علوی بود. (لسان المیزان، ۴۴۲/۲). درباره تشيیع آن

نواحی به مقاله مادلونگ تحت عنوان تشيیع غیر اسماعیلی در مغرب نگاه کنید (مکتبه اسلامی اسلامی در سده های میانه، ص ۲۳۹-۲۳۱). عالمی بانام ابوالملکارم محمد بن یوسف غرناطی ابن مسdi (م ۶۶۳) که از اندلس راهی مگه شدو در آنجا منصب امام مقام شریف و خطیب حرم را یافته، به تشيیع گرویده است. صfdی به نقل از ذهی نوشته است: قصیده ای از او دیده که دلالت بر تشيیع وی داشته است. ذهی اورا با تعبیر «فیه تشيیع و بدعة» یاد کرده و نوشته که وی سخت معاویه را ملامت می کرد. آنچه بیش از همه

تشییع را آشکار می کند، تندی او در حق عایشه است. نیز گفته اند که «کان یمیل الی الاجتهاد». افزون بر آن در کتاب محزر الاشتلاف بین الاجماع و الخلاف آرای زیدیان و امامیان را آورده بوده است. و به هر روی «شاع عنه التشیع». شگفت آنکه به طور ناجوانمردانه کشته شد و قاتلش هم شناخته نشد (معجم، ۴۴۵-۴۴۰). ممکن است تحت تأثیر علمای زیدی مگه یا اشراف یا علمای امامی در حلب که به آن گرفت و شد داشته، به تشيیع گرویده باشد.



تشییع در حلب
حلب از قرن پنجم تا هشتم، مرکز تشيیع در مناطق شامات است. شیعی تشيیع در این شهر، بیش از هر چیز در پی حمایت حمدانیان شیعی است که از خاندانهای شیعه به شدت دفاع کردد. سیف الدوّله حمدانی این شهر را از تصرف کلابی نایب اخشیدیان خارج کرد و پس از آن، سالها بر آنچا حکمرانی کرده و طی آن، دهها بار با

دمشق بوده و به حلب آمده و بر سیف الدوّله وارد شده است (معجم، ۳۸) همین طور ورود ابوالقاسم احمد بن حسین علوی بر سیف الدوّله در سال ۳۵۱ (معجم، ۳۹)، ورود این دو شخص بر امیر حمدانی، با توجه به علوی بودنش، تشيیع اور انشان می دهد. گفته شده زمانی که ناصر الدوّله حمدانی در جمادی الآخره سال ۴۳۳ وارد دمشق شد، فخر الدوّله ابویعلی حمزه بن حسن علوی نیز به عنوان نقیب طالبیان همراه او به این شهر آمد (معجم، ۱۹۲).

شیعی دیگری با نام حسن بن محمد اربلی (م ۶۶۰) که استاد ذهی هم بوده و ذهی اور ارافضی یاد کرده که در علوم اوایل تخصص داشته، مقیم دمشق بوده است. ذهی اور ابا هیبت و صولت دانسته است (سیر اعلام النبلاء، ۳۵۳/۲۳، ش ۲۵۳).

از عبدالرحمان بن اسحاق زجاجی بغدادی (م ۳۴۰) یاد شده که ادبی بسیار برجسته ای بوده و به گفته ذهی «آخر من دمشق لتشیعه» اورا به دلیل تشيیع از دمشق بیرون کردد (سیر، ۱۵/۴۷۵).

محمد بن ابی الهیجاء اربلی (م ۷۰۰)، حاکم دمشق بوده است. وی در جوانی به شام آمده و درباره وی گفته شده او هو معروف بالتشیع والرفض» (الوافی، ۱۷۰/۵، معجم، ۴۳۵).

بعلبک نیز از شهرهای شیعی در این دیار است که برخی از بزرگان شیعه زندگی در آن را انتخاب کرده اند. نمونه آن احمد بن علی الحمصی است که تشيیع را از حله فراگرفت و در بعلبک ساکن شد (معجم، ۵۹). عالم دیگر شیعی این دیار در قرن هشتم، جعفر بن ابی الغیث بعلبکی (م ۷۳۶) است که صدی از وی با تعبیر «شيخ الشیعی» یاد کرده است (الوافی، ۱۱۸/۱۱، ش ۲۰۱، معجم، ۱۲۳).

شهر حمص نیز به تأثیر از شهر حلب و سایر مراکز شیعی در شام، شیعیانی داشته که تاکنون نیز آثاری از آن باقی است. از جمله این ابی طی از حسن بن ابراهیم حمصی (م ۵۴۰) یاد کرده و وی را با تعبیر «کان فقیه‌اً امامیاً مناظراً» معرفی کرده است (لسان المیزان، ۱۹۲/۲).

یکی از شهرهای حاشیه شمالی فرات، شهر کرافقه از قرای رقه است. عالمی بانام حسن بن عنبس رافقی (م ۴۸۵) است که کراجکی، عالم معروف شیعه وی را در آن شهر دیده و می گوید: «و

دانسته است. دو کتاب نیز در معارف شیعی داشته، یکی التاجی و دیگری معالم الدين و کتابی هم در اصول داشته که شرح ملخص؟ بوده است. وی ملازم مسجد جامع حلب بوده و مردمان حلب فقه و ادبیات نزدش می خوانده اند. اصل تولد او در شهر معربة النعمان بوده که بعد آبے حلب آمده است. ابن العدیم بعد از توضیحات مفصل دیگر می نویسد: این شیخ فاضل تنها فقیه نبود، بلکه فضایل دیگری در شعر و کتابت داشته و افتخاری برای شیعه محسوب می شد: «و هو ممن يتجمل به الشیعه». (بغية الطلب، ۲۲۷۶/۵)

عالیم دیگر این شهر حسن بن بشار حلبي (۵۱۵) بوده که ابن حجر ازوی با عنوان «شیخ الرافضة» یاد کرده و یادآور شده که وی کتابی در ناصوابی امکان رؤیت خداوند در قیامت نوشته است (لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۹۷، معجم، ۱۴۰)، پس از سقوط مصر به دست صلاح الدین ایوبی، بسیاری از سادات و شیعیان راهی حلب شدند که این زمان مرکزی برای شیعه بود. از آن جمله حسین بن ابی الفضل مصری است که درست به همین دلیل به حلب آمد (معجم، ۱۷۲). یکی دیگر از عالیمان شیعی حلبي، حسین بن عقیل بن سنان خفاجی (۵۰۷) است که کتابی هم با عنوان المنجی من الضلال فی الحرام و الحلال داشته که بیست مجلد بوده و آرای فقهای مختلف را در آن آورده است. (تاریخ الإسلام ذهبی، وفات سال ۵۰۷)

شهر حلب به تشیع، شیعیان را از سایر نقاط به سوی خود جذب می کرد. حسین بن علی قمی معروف به امیر کا (۳۸۴) از علویان شیعی قمی بود که زمان سیف الدولة حمدانی، به سال ۳۴۷ به حلب آمد. درباره وی گفته شده: «أول من أذن في الليل وقال في أذنه محمد وعلى خير البشر». (بغية الطلب، ۴/برگ ۱۲۳، معجم، ۱۸۱).

ابوالقاسم عبدالرحمان بن عبدالعزیز ابن الطبیز حلبي (۳۴۰-۴۳۱) از عالیمان شیعی حلب است که در دمشق اقام تحریر است (سیر، ۴۹۷/۱۷، معجم، ۲۴۱).

علی بن ابی العز کمال الدين حلبي معروف به ابن القویقی نیلی (۶۸۴) منسوب به رود قویق، اصلش از حلب بوده که به نیل آمده و صاحب فرزندانی شد که همه فقیه و ادیب بودند. ابن فوطی نوشته است: «فقیه الشیعه، كان عالماً بالفقہ والحدیث» (تلخیص، ۵/۲۲۶، معجم، ۲۷۱).

عالیم دیگری بانام علی بن حسن فقیه حلبي از رفید، -قریه‌ای از قرای حلب - که مقیم مصر بوده است. یاقوت ذیل مدخل رفید، نوشته است: از منسوبین به آن علی بن الحسن الارفادی است که به گمان

رومیان به نبرد پرداخت. وی یکی از افتخارات دنیای اسلام به شمار می آید. ذهنی با تعبیر «فیه تشیع» ازوی ستایش فراوان کرده (سیر، ۱۸۷/۱۶، ش ۱۳۲) و بی شبهه وی و خاندانش بر عقیده تشیع بوده اند. در پناه دولت هم اینان بوده که تشیع در این شهر نضج گرفته است. بسیاری از عالیمان برجسته این شهر در عراق تحصیل کرده و به شهر خود بازگشته و مناصبی مانند قضاوت را عهده دار شدند. بحث درباره تشیع حلب، باید بتفصیل در جای دیگری دنبال شود. آنچه در معجم آمده نشان می دهد که تا چه حد عالیمان شیعه در این شهر حضور داشته اند، کسانی که تاکنون در منابع شیعه شناخته شده نبودند. با از بین رفتن کتاب ابن ابی طی، عالیمان شیعی این شهر گمنام مانده و تنها نام برخی از آنها در مصادر دیگر بر جای مانده است. امامونه های موجود در کتاب حاضر: ابوظاهر ابراهیم بن سعید بن خشاب حلبي (۵۸۹) با تعبیر «كان من أجلاء الشیعه» (الواقي، ۳۵۵/۵، معجم، ۲۵).

در حلب خاندانهای شیعی بزرگی بوده که امروزه آثاری از آنها بر جای نمانده است. از آن جمله خاندان جلی است. یکی از آنها احمد بن اسماعیل است که با تعبیر «أحد علماء الشیعه» ازوی یاد شده و از علمای زمان سیف الدولة حمدانی بوده است. (تاج العروس ۷/۲۶۲ ذیل مورد جل)، فرزندش ابوالحسن اسماعیل به احمد جلی حلی (۴۷۷) است که ابن ابی طی ازوی با عنوان «امام فاضل فی الحديث و فقه أهل البيت» یاد کرده و ابن العدیم هم شرح حال وی را آورده است. مرحوم استاد شرحی درباره این خاندان داده و بتفصیل از آنها یاد کرده در حالی که تاکنون اثری از آنها شناخته شده نبوده است. به تعبیر ایشان خاندان جلی، یکی از خاندانهای شیعی بزرگ حلب است. ابوالفتح عبدالله فرزند اسماعیل هم تذییل نهیج البلاعنة داشته که تنها و تنها ابن ابی الحدید (شرح نهج، ۲۲۵/۱۸، ۲۴۸)، افندی نیز یادی از ابوالفتح کرده است.

فضای حلب، در قرن ششم فضای شیعی بوده است. درباره اسفندیار بن موفق بوشنگی آمده که متولد واسط بوده اما بعد از آن به حلب آمده است. علی رغم آنکه گفته شده «كان غالباً في التشیع» وی فقه شافعی را خوانده و در ضمن در دیوان انشاء ناصر الدین الله خلیفه عباسی، کار می کرده است. اما شیعه امامی است (معجم، ۸۸-۸۹).

از چهره های شیعی دیگر حلب، ابوعلی حسن بن احمد بن علی ابن المعلم حلبي است. ابن العدیم اور ابا عنوان «فقیه من فقهاء الشیعه» و ادیب و شاعر و متكلم و از شاگردان ابوالصلاح حلبي

الصالح» (لسان، ١٣٥/٥، معجم، ٣٧٥). محمد بن حسن بغدادی موصلى (م ٦٤٢) از شيعيان عراقي قرن هفتم است که با عبارت «كان منقطعًا عن الناس غالياً في التشيع» وصف شده وگفته شده که در مشهد الکاظمی دفن شده است (تلخیص، ٧٨١/٥، معجم، ٣٧٧). محمد بن حسین قلانسی معروف به مقریء العراق از شيعيانی است که شعری هم درباره خلفای اربعه گفته و ذهبی احتمال داده که از روی تقویه گفته باشد! (لسان، ١٤٤/٥، معجم، ٣٧٨).

محمد بن عبدالله واعظ بلخی (م ۵۹۶) که در نظامیه بغداد

خودش! «أحد فقهاء الشيعة» است (معجم البلدان، ١٥٣/١، معجم، ص ٢٩٦).

نجیب الدین حسین بن عود اسدی حلی (م ۶۷۹ یا ۶۷۷) که در اصل متولد جزین بود، به عنوان «الفقیه المتكلّم»، رئیس الراضاة و شیخ الشیعه» یاد شده است (تاریخ الإسلام ذهبی، ذیل سال ۶۷۹). وی به حلب آمد و در مجلسی از اصحاب رسول خدا (ص) ملامت کرد. از قضا عز الدین مرتضای نقیب دستور داد که وی را سخت آزار دادند! د، همان نقل ذهنی، که در اعلام النبیاء هم آمده،

گفته شده است که جزین مأوای روافض بوده است (معجم، ۴۶۶).
شهاب الدین ابوالمحاسن یوسف بن اسماعیل کوفی حلبی
شیعی (۶۳۵)، شاعری بر جسته است که به گفتة ذهبي دیوان وی
چهار مجلد بوده است (سیر، ۲۸/۲۳، ش ۲۱، معجم، ۴۹۶).

تشیع در شهرهای عراق

به طور کلی باید توجه داشت که عراق از مراکز اصلی تشیع در طول تاریخ بوده است. شهر کوفه، این مرکزیت را برای دو سه قرن حفظ کرد و پس از آن مرکزیت به بغداد و حله و نجف انتقال یافت. البته بغداد مرکز خلافت بود و از همه احزاب و گروهها در آن حضور داشتند. شیعیان نیز بخش بزرگی از بغداد را که بیشتر محله کرخ بود به خود اختصاص داده بودند. شهرهای دیگر نیز مانند حله، واسط، موصل و مدائن نیز از مراکز شیعی بوده است. تا آنجا که به بغداد مربوط می‌شود، در قرن سوم و چهارم، خاندانهای شیعی زیادی در آن زندگی می‌کردند. اهمیت تألیف نهایی کتاب الکافی در بغداد، حضور شیخ مفید، سید مرتضی و سید رضی و بعداً شیخ طوسی و دهها عالم دیگر، نشانگر این اهمیت است.

در قرن ششم و هفتم، تشیع بغداد بسیار گسترده بود و از نقااطی مانند حله، موصل، اربل و... شیعیان زیادی به بغداد می‌آمدند. شواهد این حضور در کتاب معجم بسیار زیاد است که به تناسب در موارد مختلف از آن یاد کرده‌ایم.

ابن فوطی (تلخیص ۱۹۴/۴) محمد بن حسن نیلی را با تعبیر «الفقیه الأدیب» ستوده و نوشتہ است که «کان له معرفة تامة بفقه الشیعه». همو همراه نقیب رضی الدین علی بن طاووس در سال ۷۰۴ بر سلطان محمد خدابنده وارد شدند (معجم، ۳۷۴). در این زمان هنوز کوفه عالمان شیعی فراوانی داشت. محمد بن حسن الوکیل معروف به ابن داود (۴۰۰-۴۷۲) از کوفیانی است که به بغداد رفت و آمد داشت و گفته شده که «کان راضیاً» و افزوده شده است که: «کان سيء المعتقد راضیاً كاشفاً بالطعن على السلف

وعظ می کرده، شیعه بوده و این نکته‌ای عجیب است. البته به لحاظ آنکه در دوره الناصر است، چندان شگفتی ندارد. درباره او گفته شده: «کان یمیل الى الرفض و يظهره». بعد از آن شاهدی آمده که جالب است. علی بن محمود گفته است: زمانی در مجلسش بودم. چنین گفت: روزی فاطمه گریه کرد. علی به او گفت: چرا گریه می کنی؟ «أخذت منك فيئك؟ أغضبتك حقك؟ أفعلت أ فعلت؟» و چیزهایی گفت که روافض تصور می کنند شیخین آن کارها را در حق فاطمه انجام داده اند. روافض حاضر در مجلس نیز گریه می کنند (لسما، ۲۱۷/۵، معجم، ۳۹۵).

محمد بن علی الجبّلی (م ۴۳۹) از عالمان بغدادی است که خطیب بغدادی او را با تعبیر «کان رافضیاً شدید الترطق» یاد کرده

سال اول • شماره سوم و چهارم

لكم الحطيم وزمزم ولكم مني
 وبكم الى سبل الهدية نهتدى
 انى بكم متوصّل وبحبيكم
 متّمسّك لا تُنثني عن يدي
 وعلىكم نزل الكتاب مفصلاً
 من ذى المعارض بالمنير المرشد
 ان ابن عنان بكم كبت العدى
 وعلّاب بحبيكم رقاب الحسد
 ولئن تأخر جسمه لضرورة
 فالقلب منه مخيّم بالمشهد
 يا زائر أرض الغرى مسداً
 سليم سلمت على الامام السيد
 وزر الحسين بكر بلاء وقل له
 يا ابن الوصي ويا ساللة أَحمد
 بلغ أمير المؤمنين تحيتي
 واذكّر له حبّي وصدق تودّي
 صاموك وانتهـوا حريمـك عنةـ
 ورمـوك بالأمر الفظيع الأكـد
 ولوـانـى شاهـدتـ نـصرـكـ أـولـاـ
 روـيتـ منـهـمـ ذـاـلـىـ وـمـهـنـىـ
 منـىـ السـلامـ عـلـيـكـ ياـ اـبـنـ المصـطفـىـ
 اـبـدـأـيـرـوـحـ معـ الزـمـانـ وـيـغـتـدـىـ
 وـعـلـىـ أـبـيـكـ وـجـدـكـ المـختارـ والـثـ
 اوـبـنـهـمـ فـىـ بـقـيـعـ الـفـرـقـدـ
 وـبـأـرـضـ بـغـدـادـ عـلـىـ مـوـسـىـ وـفـىـ
 طـوـسـ عـلـىـ ذـاـكـ الرـضـىـ المـتـفـرـدـ
 وـبـسـرـ مـنـ رـأـىـ فـالـسـلامـ عـلـىـ الـهـدـىـ
 وـعـلـىـ الشـقـىـ وـذـالـنـدـىـ وـالـسـوـدـدـ
 بـالـعـسـكـرـيـنـ اـعـتـصـامـيـ مـنـ لـظـىـ
 وـبـقـائـمـ بـالـحـقـيـصـدـعـ فـىـ عـدـ
 يـحـلـوـ الـضـلـامـ بـنـورـهـ وـيـعـيـدـهـ
 غـلوـيـةـ فـيـنـاـبـأـمـرـمـرـضـدـ
 إـنـىـ سـعـدـتـ بـحـبـكـ أـبـدـاـ وـمـنـ
 يـخـبـيـكـ يـاـ آـلـ أـحـمـدـ يـسـعـدـ
 مـسـبـصـرـاـ وـالـلـهـ عـونـ بـصـيرـتـىـ
 ماـذاـكـ الـأـمـنـ طـهـارـةـ مـوـلـدـىـ
 باـخرـزـىـ (ـدـمـيـهـ،ـ ـ٣ـ٨ـ٨ـ/ـ١ـ)ـ اـزـ فـرـزـنـدـشـ سـلـمـانـ نـيـزـ اـبـيـاتـىـ درـ

است (تاریخ بغداد، ١٠١/٣، معجم، ٤٠٧).
 عماد الدين ابو جعفر محمد بن على بن علوان (ابن الرفاعي)
 سورائي، از عالمان عراقي است که ابن فوطى (تلخيص، ٤/٢١/ص
 ٨٣١) در سال ٧٠٦ ازوی دیدن کرده و اجازه‌ای به شعر ازوی
 دریافت کرده که در بیت آخر آن گفته است:
 بعد حمدی لله ثم صلاتی لنبي و آلـهـ الأـطـهـارـ
 وـىـ درـ جـاـیـ دـیـگـرـیـ هـمـ شـرـ حـالـ وـىـ رـآـوـرـدـهـ وـنوـشـتـهـ استـ کـهـ
 اوـدرـ حـالـیـ کـهـ بـرـایـ زـیـارتـ اـمـامـ عـلـیـ (ـعـ)ـ عـازـمـ بـودـ،ـ اـشـعـارـیـ خطـابـ
 بهـ اـمـامـ گـفـتـ:
 ياـ اـمـامـاـمـاـفـیـ الـأـنـامـ لـهـ مـثـلـ وـلـاـ لـلـوـرـیـ سـوـاهـ اـمـامـ
 غـيـرـ أـبـنـائـهـ الـهـدـاـةـ أـوـلـىـ الذـكـرـ فـإـنـهـمـ عـلـىـ الـإـلـهـ كـرـامـ
 شـهـرـزـورـیـ موـصـلـیـ نـیـزـ درـ کـتـابـ اـدـبـیـ کـهـ نـسـخـهـ آـنـ درـ کـتـابـخـانـهـ
 اـیـاصـوـفـیـاسـتـ،ـ اـشـعـارـیـ اـزوـیـ آـوـرـدـهـ کـهـ درـ آـنـ حـدـیـثـ غـدـیرـ نـیـزـ آـمـدـهـ
 است (معجم، ٤٠٩).

محمد بن يوسف واسطی بغدادی از ادبیان و شاعران شیعی است
 که کاتب بوده است، ازوی اشعاری در تشیعیش مانده که طنزگونه
 است (تلخيص، حرف الكاف، ش ٥٤٧، ٤٣٩). وی علاقمند
 به امردی ترکمان، و عثمان نام می‌شود و به طنز تشیع خویش را
 چنین ابراز می‌کند:
 أـحـبـ عـثـمـانـاـ وـأـبـعـ الـهـوـيـ فـيـهـ وـأـنـتـ مـطـالـبـيـ بـالـثـارـ
 لـأـتـأـخـذـ بـشـارـهـ مـتـعـذـيـاـ حـتـىـ تـرـاهـ مـحاـصـرـاـ فـيـ الدـارـ
 وـبـارـ دـيـگـرـ گـفـتـهـ استـ:
 قـالـوـاتـ عـشـقـتـ عـشـمـانـاـ فـقـلتـ لـهـمـ
 مـاـ الـحـسـنـ فـيـ النـاسـ مـخـصـوصـاـ بـإـنـسانـ

إـنـىـ وـإـنـ كـنـتـ شـيـعـيـاـ كـمـاـزـعـمـواـ
 فـقـدـ تـسـنـتـ فـىـ حـبـيـ لـعـشـمـانـ
 شـایـدـ درـ اـینـجاـ لـازـمـ باـشـدـ شـرـ حـالـ یـکـ اـدـبـیـ شـیـعـیـ دـیـگـرـ رـاـ کـهـ
 اـزـ قـلـمـ اـفـتـادـهـ بـیـاـورـیـمـ.ـ باـخـرـزـیـ (ـدـمـیـهـ،ـ ـ١ـ٥ـ٥ـ،ـ شـ ـ٣ـ٨ـ٥ـ/ـ١ـ)ـ درـ
 ضـمـنـ شـعـرـایـ عـرـاقـ اـزـ الفتـیـ عـبدـالـلـهـ بـنـ اـبـیـ طـالـبـ یـادـ کـرـدـ کـهـ اـزـ
 شـعـرـایـ بـنـامـ شـیـعـیـ قـرنـ پـنـجـمـ عـرـاقـ استـ کـهـ بـهـ اـحـتمـالـ بـهـ اـیـرانـ اـزـ
 جـمـلـهـ شـهـرـهـایـ اـصـفـهـانـ وـ نـیـشاـبـورـ نـیـزـ رـفـتـ وـ شـدـ دـاشـتـهـ استـ،ـ چـهـ
 فـرـزـنـدـشـ سـلـمـانـ (ـمـ ـ٤ـ٩ـ٣ـ)ـ درـ اـصـفـهـانـ اـقـامـتـ دـاشـتـهـ استـ.ـ عـبدـالـلـهـ
 درـ شـعـرـ بلـندـیـ بـهـ سـتـایـشـ دـواـزـدـهـ اـمـامـ پـرـداـختـهـ مـیـ گـوـیدـ:
 بـمـحـمـدـ وـ بـحـبـ آـلـ مـحـمـدـ
 عـلـقـتـ وـسـائـلـ فـارـسـ بـنـ مـحـمـدـ
 يـاـ آـلـ اـحـمـدـ يـاـ مـصـابـحـ الـدـجـىـ
 وـمـنـارـ مـنـهـاجـ السـبـيلـ الـأـقـصـدـ

ستایش صاحب بن عباد نقل کرده است.

تعییر «کان غالیاً فی التشیع مبالغاً فی الرفض» ازوی یاد شده است. در انسان الیون فی مشاهیر سادس القرون (ص ۱۵۰) اشعاری از وی در ستایش امیر المؤمنین (ع) آمده است. ابن النجّار گفته است که اشعار وی را روافض در مشاهد اهل بیت (ع) می خوانند. وی به شام نیز رفت و شد داشته است (معجم، ۳۰۷-۳۰۸).

ابن عماد حنبلی از مبارک بن حامد حلبی (م ۶۷۴) یاد کرده که «کان من کیار علماء الشیعه، عارفاً بمذهبهم» و شهرتی عظیم در حله و کوفه داشته و «عنده دین و امانة» (شدّرات، ۲۴۴/۵، معجم، ۳۵۹).

تشیع در واسط عراق

واسط شهری است که حجاج در دوران امارت خویش بر عراق (۹۵-۹۳) تأسیس کرد تا بتواند بدور از بصره و کوفه بر عراق حکمرانی کند. برخی از ساکنان این شهر به مرور به تشیع گرویدند. شواهدی که در کتاب معجم داریم، حکایت از حضور تشیع در این شهر دارد. از جمله صفدی (الواقی، ۳۵۴/۵) از عالمی بانام ابراهیم بن سعید ابن الطیب (م ۴۱۱) یاد کرده که در کودکی به واسط آمده، بعد به بغداد رفت و باز به واسط برگشته است. پس از آن می نویسد: وی در میان زیدیه واسط سکنا گزید که در آنجا روافض و علوبان فراوانی هستند. بدنبال آن وی را شیعی دانستند و مردم بر او خشم گرفته سخت در حفظ جفا کردند. وقتی مرد دونفر برای او که عالمی بر جسته بود، در تشیع جنازه نبودند در حالی که همان روز یکی از سیستان حشوی مذهب مرد، تمام شهر تعطیل شد. (معجم، ۲۴)، امیری از امرای شیعی واسط، مجیر الدین ابوالفضل جعفر بن ابی فراس نخعی (م ۶۲۷) است که در اصل ساکن بغداد بوده اماً متّی امارت بصره واسط را داشته است ازوی با عنوان «کان شیخاً غالیاً فی التشیع» یاد شده و گفته شده که پس از کناره گیری از سیاست به انزوا و عبادت روی آورده است. پس از آنکه در بغداد در گذشت وی را در نجف دفن کردند. (تلخیص، ۲۸۹/۵، ش ۶۰۱، معجم، ۱۲۴).

باید درباره شیعه های بغداد در قرن ششم و هفتم این نکته را گفت که برخی از آنها چندان اظهار تشیع نمی کردند که درباره سلف اظهار تندی کنند. در اصل، در عین داشتن تشیع، به نوعی می کوشیدند تا از صحابه نیز به نیکی یاد کنند. این می توانست از روی تقدیم باشد در عین حال، رفاقت و همیستی با سیستان علاقمند به اهل بیت در بغداد، این روحیه را ایجاد می کرد. درباره فتح بن عبدالله بغدادی (۵۳۷-۶۲۴) که ادیب بوده و دستی هم در

یاقوت بن عبدالله رومی از عالمان وادیان بنام نیمه نخست قرن هفتم (م ۶۲۲) که شرح حاشی در بسیاری از منابع آمده، با تعییرهای «کان تالیاً للقرآن مشفوّفاً بمذهب الامامية والتعصّب لهم، كثیر الميل الى أهل البيت صلوات الله عليهم» وصف شده است (معجم، ۴۸۲).

تشیع در حله

شهر حله، از مراکز عمده تشیع از قرن پنجم به بعد بوده و شمار فراوانی از عالمان منسوب به این شهر رامی شناسیم. ذهنی در ذیل شرح حال صدقه بن منصور اسدی «ملک العرب» (مقتول به سال ۱۵۰) نوشته است که وی شهر حله را تأسیس کرد و شیعیان در آن ساکن شدند (سیر، ۲۶۴/۱۹). شهر حله از همان زمان مرکزی برای علوم شیعی بوده و عالمان آن عاملی در جهت رواج تشیع در بغداد و سایر شهرها بوده اند. برخی از آنها راهی شام شده (معجم، ۱۴۶) و در دمشق اقامت می گزینند (معجم، ۲۱۱). برخی هم مانند علامه حله به ایران آمده اند. بسیاری از عالمان از سایر شهرها به حله آمده و تحصیل می کرده اند. نمونه این مهاجران حسین بن حاجی استرآبادی است (معجم، ۱۷۱).

مروحوم استاد طباطبایی، شمار زیادی از عالمان حله را که این فوطي یا صفدی یا دیگران معرفی کرده و نامشان در متون شیعی نبوده آورده است. برخی از نمونه ها عبارتند از: جعفر بن ایوب حله (معجم، ۱۲۵)، حسن بن یعقوب حله (م نیمه دوم قرن هشتم) (ص ۱۶۵)، حسین بن عبدوس بغدادی که در حله مساجح بوده، همانجا در گذشته ووی را در نجف دفن کرده اند (ص ۱۷۴)، عزالدین حسین بن جعفر بن محمد بن علی حله (م ۷۰۷) (ص ۱۷۰)، عباس بن عباس ادیب (ص ۲۳۸)، حسین بن علی ادیب معروف به کافی الدین حله (م ۶۱۸) که از حله به بغداد آمده و منصب کتابت برخی از امیران لشکر را عهده دار بوده است. ازوی با تعییر «کان رافضیاً یاد شده است (الواقی، ۴۵۷/۱۲)». این نمونه و دهها نمونه دیگر نشان از آن دارد که حله به عنوان پایگاه تشیع، تغذیه کننده تشیع بغداد در قرن ششم و هفتم و حتی پس از آن بوده است. یکی از خاندان های مهم شیعی حله که چنین نقشی را در عراق و بویژه بغداد داشتند، خاندان آل طاووس است. دبیس بن صدقه الحله و برادر و پدر ارشد همه شیعه بودند. وی سالها امیر حله بود و شهرت به ادب دوستی و نیکوکاری داشت (معجم، ۲۱۰).

علی بن علی حله از شاعران و کاتبان برجسته حله است که با

قرى النفس مقداماً فاضلاً له شعر، قدم مصر غير مرة^(۱).

(۴۷۷)

[فرواش بن مقلد بن العسیب]

فرواش بن مقلد بن العسیب بن رافع معتمد الدولة أبو المنیع، المترقب سنة ۴۴۴.

قال الذهبي في سير أعلام النبلاء ۶۲۳/۱۷ رقم ۴۲۷: الامير صاحب الموصـل أبو المنـیعـ معتمـدـ الدـولـةـ اـبـوـ المـنـیـعـ حـسانـ القـبـلـیـ، تـمـلـکـ بـعـدـ مـوـتـ أـبـیـ فـيـ سـنـةـ ۳۹۱ـ فـقـطـالـاتـ أـیـامـ، وـاتـسـعـ مـلـکـهـ، فـکـانـ لـهـ الـمـوـصـلـ وـالـكـوـرـفـةـ وـالـمـدـانـ وـسـقـيـ الفـراتـ.

وقد خطب في بلاده للحاكم العبيدي، ثم ترك، وأعاد الخطبة العباسية؛ فغضب الحاكم، وجهز جيشاً لمحره، وأنروا، ونهبوا داره بالموصـلـ، وـأـخـذـواـ لـهـ مـاتـيـ الـفـيـ دـيـنـ فـاستـجـدـ بـدـيـسـ الـاسـدـيـ فـاتـصـرـ. وـکـانـ أـدـیـاـ شـاعـرـ، جـوـادـ مـدـحـ، هـنـایـ وـهـلـایـ، فـیـ جـاهـلـیـ وـطـیـ الـأـعـارـابـ. ثـمـ آـنـ وـقـعـ بـینـ وـبـینـ اـبـیـ اـخـیـهـ بـرـکـةـ؛ فـظـفـرـ بـهـ بـرـکـةـ وـجـبـسـ، وـتـمـلـکـ وـتـلـقـبـ زـعـيمـ الدـوـلـةـ فـیـ سـنـةـ ۴۱۱ـ، فـلـمـ نـطـلـ دـوـلـةـ بـرـکـةـ، وـمـاتـ فـیـ آخرـ سـنـةـ ۴۴۲ـ.

قام بـعـدـ الـمـلـکـ أـبـوـ الـعـالـیـ قـرـیـشـ بـنـ بـدرـانـ بـنـ مـقـلـدـ؛ فـاخـرـ عـمـهـ وـدـبـحـ صـبـرـاـ فـیـ رـجـبـ سـنـةـ ۴۴۴ـ، وـقـبـلـ بـلـ مـاتـ مـوـتـاـ.

(۱) له ترجمة في: ذيل الروضتين ۱۲۲ ، الكامل ۱۲ : ۴۰۱ ، سير أعلام النبلاء ۱۷ : ۱۵۷ ، المقد التسعين (ترجمة مطولة) / ۲ / الورقة ۸ - ۱۲ ، السلوك ۱ في من ۲۰۶ ، النجوم ۱۹/۶ - ۵ ، شذرات ۷۶ : ۵۲ .

تشیع در موصل

موصل نیز از شهرهایی است که در طی قرن هفتم و قبل و بعد از آن، شیعیان فراوانی داشته است. در قرن پنجم، قرواش بن مقلد حاکم موصل بود. وی عقیده شیعی داشت و برای مدتی خطبه به نام فاطمیان خواند. پس از آن باز خطبه به نام عباسیان خواند و مورد خشم و حمله الحاکم بامر الله قرار گرفت که امیر شیعه دیگر دبیس بن صدقه اسدی ازوی حمایت کرد. فرزندش شرف الدوّله که پس از وی به حکومت رسید و حلب و جزیره را گرفت، هر آنچه جزیه می گرفت، میان طالبیان تقسیم می کرد (سیر، ۶۳۳/۱۷، ش ۴۲۷، معجم، ۳۵۴-۳۵۵).

بدرالدین لؤلؤ حاکم موصل در نیمة نخست قرن هفتم، یکی از شیعیان شناخته شده این منطقه است. در این دیار، قبه‌ای متعلق به یحیی بن قاسم هست که بانی آن همین بدرالدین لؤلؤ است. بر روی صندوق قبر، با تاریخ ۶۳۷ کتیبه‌ای است که نام امامان و آیاتی از قرآن حک شده و در انتهای آن آمده است: «تطوع بعمله العبد الراجی الى رحمة ربها، لؤلؤ بن عبدالله ولی آل محمد» (القباب المخروطية في العراق، بغداد، ۱۹۷۴، ص ۵۲) در کتیبه‌های حرم باهر بن محمد الباقر (ع) نیز نام دوازده امام آمده که مربوط به همان دوران بدرالدین لؤلؤ است (همان کتاب، ص ۷۷).

یکی از عالمان ادب شیعه موصل، احمد بن علی بن حسن ابن ابی زیب (م ۶۱۳) است که ازوی با تعبیر «کان من غلاة الرافضة» یاد شده (الواقي، ۲۰۰/۷، معجم، ۵۵). عمری طولانی داشته و در موصل زندگی می کرده است. علی بن نصر الله الباسحاقی از عالمان قرن هفتم موصل است که این فوطي وی را «شيخ بلد الموصل» دانسته، پس از تمجید از خصال وی، نوشته است: «وَكَانَ عَالِيًّا فِي مُذْهَبِ الشِّعْيَةِ» (تلخیص، ۴۵۴/۵). این الندیم در الفهرست (ص ۱۵۴) از علی بن وصیف کاتب بغدادی یاد کرده که در رقه بوده و بعد به موصل رفته و همانجا در گذشته است. پس از آن می نویسد: وی آثاری تأثیف کرد که عبدالان اسماعیلی آنها را به نام خود کرد. و افزود: «کان يتشیع» (معجم، ۳۳۲).

محمد بن احمد خباز بلدی - بلد شهری از جزیره در جایی که موصل هم قرار دارد - از شیعیان بوده است. ثعالبی (به نقل از الواقي، ۵۷/۲، معجم، ۳۶۲-۳۶۴) نوشته است: «کان حافظاً للقرآن... و کان يتشیع». شعری هم از او در ستایش اهل بیت آورده است:

إن كان حبـيـ خـمـسـةـ	زـكـتـ بـهـمـ فـرـائـصـ
وـبـغـضـ مـنـ نـاوـاهـمـ	رـفـضـاـ، فـإـنـيـ رـافـضـيـ

کارهای دیوانی داشته در عین حال که متهم شده است که «کان مشتهر بالتشیع والغلو فيه على مذهب الإمامية»، درباره او آمده است که: «کان يترحم على الصحابة ويلعن من يسبهم» (سير أعلام النبلاء، ۱۵۵/ش ۲۷۲/۲۲ ، ابوالمعالي، محمد بن عبدالسلام ابن شانده اصفهانی الاصل واسطی (۲۹۶-۳۸۵) است که ذهبی اورا «الواسطی الشیعی» یاد کرده و از جمله استادان وی، عموبیش ابو محمد تلعکبری راضی است. سلفی گوبید: روزی در خانه اش بودم. کتابی برداشتی از دستم گرفت و گفت: این به کارت تو نمی آید! پس از آن افزود: «کان يتظاهر بالسنة» (سیر، ۲۸۸/۱۱ش).

نقل دیگری حکایت از آن دارد که امیر بیزدن بن قماج ترکی (م ۵۶۸) از امرای بغداد اظهار تشیع کرد و همین سبب نزاع سنیان و شیعیان در واسط شد. این اثیر نوشته است که شیعیان مجلس عزا گرفتند و سنیان به شماتت آنها پرداختند و در نهایت کار به جدال کشید و چند نفر در میانه کشته شدند (الکامل، ۱۱/۳۹۵).

عطاملک جوینی در سال ۶۷۴ به عنوان نقیب علویان در کربلا معین شده است (تلخیص، ۵/۲۲۰).

عمادالدین قاسم بن علی علوی مدائی از علویان قرن هفتم است که به سال ۶۴۵ منصب نقابت علویان مدائی و نیز تولیت مشهد سلمان فارسی را عهده دار شده است (تلخیص، ۴/۱۱۸۱). محمد بن هبة الله مدائی بغدادی (م ۵۹۸) قاضی مدائی بود که پس از درگذشت در بغداد، جسدش را به کاظمین برده در آنجا دفن کردند.

در همانجا اشعار دیگری هم ازوی درباره اهل بیت (ع) آمده است. اربل نیز از مناطقی است که در قرن هفتم شیعیان فراوانی داشته است. از شیعیان برجسته آن ناحیه علی بن عیسی اربلی صاحب کتاب کشف الغمہ است. تاج الدین ابن صلایا نایب خلیفة عباسی در اربل بود که در سال ۶۵۶ به دست هولاکوهان مغول به شهادت رسید. صفدی (الواfi، ۵/۱۲۸، معجم، ۴۲۹) ازوی با عنوان «نائب اربل الشیعی» یاد کرده است. این زمان، زمان رفاقت میان حنبله و شیعیان هم بود. عمیدالدین ابن عباس حنبلی در شعری به ابن صلایا نوشته:

سلام کأنفاس النسيم إذا سري
سُحِيرًا وَرِيَاها لَهُ عَطْر شَمَالٍ...
أوالى علاه فى التفالى تشيعاً
وَإِنْ كُنْتْ عِنْدَ النَّاسِ أَحْسَنْ حَنْبَلِي...
وَوَى نَيزْ يَاسِخْ دَادْ:
وَحَقَّكَ أَنِّي لَسْتُ أَخْشَى تشيعاً
عَلَيْكَ وَلَكِنْ سُوفَ أَدْعِي بِحَنْبَلِي
فَإِنْ نَفَرَقْ فِي مَذْهَبَيْنِ فَإِنَّا
سِيَجْمَعُنَا صِدْقَ الْمُحَبَّةِ فِي عَلَىَ

تشیع در شهرهای ایران
ما در تاریخ تشیع ایران، شواهدی که نشان از تشیع شهرهای ایران در طول نه قرن نخست هجری دارد آورده‌یم. در اینجا باز شواهد دیگری وجود دارد که در این باره در برگیرنده‌ی آگاهی جدیدی است. از جمله درباره اصفهان: عالمی بانام احمد بن محمد بن حسین بن فاذشاه اصفهانی (م ۴۳۳) از شیعه سنیهای اصفهان در قرن پنجم است. وی از یک سو، راوی معجم کبیر طبرانی است و از سوی دیگر با تعبیر «شیعی معتزلی» ازوی یاد شده است. (لسان، ۲۶۲/۱) این منده در تاریخ اصفهان خود از تاج العلماء نیشابوری (۳۳۵) یاد کرده که کتابهای خوبی در فقه داشت - «له کتب حسان فی الفقه» - و بر مذهب امامیه بوده و به رجعت اعتقاد داشته است. این حجر (لسان ۷۰/۲) استدلال خاصی هم ازوی درباره زنده بودن امام مهدی - عجل الله تعالی فرجه - آورده است. چنین تشیعی در اصفهان در نیمه نخست قرن چهارم، شگفت انگیز است. سیدی بزرگوار نیز در منطقه رویدشت اصفهان سکونت داشته بانام ابوالراس حیدر بن محمد این سراهنگ رویدشتی (م ۵۴۸) (تلخیص، ۴/۱۶۵) که به حکم علوی بودن، می‌تواند شیعه بوده باشد.

ابوالمحاسن عباد بن محمد اصفهانی یکی از علویان بلند مرتبت اصفهان که وی را با تعبیر «من أجل صدور اصفهان و اعیانها فضلاً و علمًا وأدبًا و رياسةً و تقدماً» یاد کرده‌اند (تلخیص، ۵/۱۴۲-۱۴۳) افزون اشعاری در تشیع خود ابراز کرده که نشان از حضور قاطع تشیع در این شهر دارد. این فوطی نوشته است: او اشعار زیبایی به فارسی و عربی می‌گفت و من در عراق عجم کامل تراز اوندیدم، او نیابت از سلطان می‌کرد. اشعار وی چنین است:

من أعزته وسيلة فوسائلي

بعد النبی زوجها وابنها

بنت النبی و زوجها وابنها

وابن الحسين ومن نماه وجعفر

تشیع در مدائی
مدائی از شهرهای شیعی عراق است که در آثار البلاقد قزوینی و منابع دیگر به تشیع آن تصریح شده است. وی نوشته است: «أهلها فلاحون، شیعه إمامية و من عادتهم أن نساءهم لا يخرجون نهاراً» (آثار البلاقد و أخبار العباد، ص ۴۵۳). مرحوم استاد نیز برخی از شیعیان ساکن مدائی را که مربوط به همان قرن ششم و هفتم هستند آورده‌اند. از آن جمله حسن بن محمد بن حمدون بغدادی - فرزند نوبسته التذكرة الحمدونیة - که در سال ۶۰۷ در شرق شهر مدائی درگذشته است. جسد وی را به بغداد آورده در مشهد کاظمین دفن کرده‌اند (التكلمه منذری، ش ۱۱۸۲، معجم، ۱۵۷). عبدالحمید بن ابی المعالی محمد خطیب مدائی (م ۵۹۸) از شیعیان مدائی است که همانجا در گذشت و جنازه‌اش را برای دفن به مشهد الحسین (ع) انتقال دادند (التكلمه منذری، ش ۶۷۶). علی بن احمد اسکندر مدائی از عالمان علوی شیعی است که با تعبیر «غالٍ فی التشیع» ازوی یاد شده و گفته شده است که بر سلطان و وزرا و منازل امراء وارد می‌شده است (معجم، ۲۷۷) از تاریخ ابن النجاش.

شخصیت علوی دیگر، علی بن احمد مدائی است که به دستور

وکذاک موسی والرضا و محمد

وبعسکر الشیخان والمتستر

در باره قم آگاهیهای اندکی از قرن ششم بر جای مانده است. یک نقل حاکی است که یکی از عالمان بر جسته حلب با نام اسد بن علی الحلبی (۴۸۵-۵۳۴) که عمومی پدر ابن ابی طی مورخ بر جسته امامی مذهب حلب بوده، و کتابهای در فضایل اهل بیت، از قرآن و حدیث تألیف کرده، به سال ۵۳۴ در قم در گذشته است. (لسان المیزان، ۱/۳۸۲، ش ۱۲۰۰، معجم، ۸۵).

یک عالم قمی دیگر را با نام ابوالقاسم حمزه بن علی بیاری قمی می‌شناسیم که در شعبان سال ۴۲۶ از زری به نیشابور رفته است. (السیاق من تاریخ نیسابور، ش ۶۲۸، معجم، ۱۹۴) به حکم قمی بودن و رازی بودن، وی نمی‌توانسته جز تشیع عقیده دیگری داشته باشد.

فحرا الائمه صاعد بن یوسف قمی که ابن فوطی وی را با تعبیر «کان من فقهاء الشیعه» یاد کرده، از عالمان شیعی قرن هشتم شهر قم بوده است. (تلخیص، ۲۱۲/۴ ش، معجم، ۳۴۴، ذهبی در المشتبه، ص ۳۴۴ و تبصیر المنتبه از ابن حجر، ۶۷۳/۲).

علی بن ایوب بن الحسن ابن الساربان الشیعی القمی از شیعیانی است که متأسفانه از زمان زندگی وی یادی نشده است (معجم، ۲۸۷).

از قرن هفتم یا بعد از آن، عالمی با نام محمد بن حسن قمی داریم که کتابی با عنوان القعد النضید و الدر الفرید فی فضائل امیر المؤمنین (ع) دارد که نسخه‌ای از آن نزد علامه حاج سید محمد علی روضاتی - دامت بر کاته - موجود است (معجم، ۳۷۲).

در باره تشیع طبرستان، شواهد بسیار گسترده است. اما نکته تازه در باب عالمی است با نام برکة بن یحیی کاتبی طبری مازندرانی که ابن حجر (لسان المیزان، ۲/۹) از زبان ابن شهرآشوب وی را ز رجال شیعه دانسته که در سال ۵۴۳ نزد وی حدیث شنیده. اما در حال حاضر در کتاب معالم العلماء ابن شهرآشوب از وی یادی نیست. درباره نیشابور نیز شواهدی از تشیع در این نمونه هاداریم. حسن بن ابراهیم نیشابوری شیعه‌ای است که مورخ شیعه ابن ابی طی در کتاب طبقات الإمامیة از وی یاد کرده و نوشته است که: «کان أحد علماء الشیعه الفضلاء وأحد وجوه نیسابور». (لسان المیزان، ۲/۱۹۱).

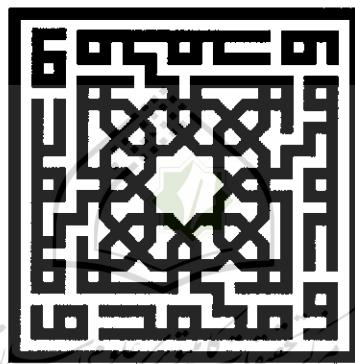
نمونه دیگر حسن بن یعقوب نیشابوری (م ۵۱۷) است که سمعانی در شرح حال وی نوشته است: «کان غالباً فی الاعتزال، داعیاً إلی الشیعه». نیز از وی با عنوان «کان استاذ أهل نیشابور فی عصره» یاد کرده است. سمعانی نوشته است که کتاب الولایة ابوسعید مسعود سجزی را که در طرق حدیث غدیر بوده به خط حسن بن یعقوب نیشابوری دیده است (معجم، ص ۱۶۵). از عالمی علوی با نام زید بن حسن بن ... موسی بن جعفر (ع) نیشابوری (م ۴۹۱-۲) یاد شده که دوباره به اصفهان رفته که سفر نخست وی سال ۴۶۳ بوده است. گفته شده که او را متهم به وضع حدیث کردند، چون احادیثی در باب صفات خداوند روایت می‌کرد که با آرای آنها موافقی نداشت (معجم، ۲۱۷). می‌توان گفت که وی با حشویان و اهل حدیث مخالف بوده که خود این نشان از داشتن عقیده شیعی - معتزلی است.

شرح حال محمد بن احمد علوی نیشابوری (م ۴۶۵) در کتاب السیاق من تاریخ نیسابور (ش ۱۲۰) آمده با این وصف که: «کان من دعاة الشیعه، عارفاً بطرقهم و علومهم، سمع و روى» (لسان، ۳۷/۵، معجم، ۴۷۸-۳۶). محمد بن حماد موسوی (۴۷۸-۵۵۸) از شیعیان اهل مرو است که به نیشابور آمده و در آنجا در گذشته است. سمعانی نوشته است که پدرش، مصاحب پدرم، و جدش مصاحب با جدم داشت. در عین حال درباره اش نوشته است: «و هو غالٍ فی التشیع والرفض» (التحیر، ۱۲۴/۲، معجم، ۳۸۳).

آمل از مراکز مهم شیعی است. ابن فوطی از عالمی شیعی یاد کرده که خودش وی را در سال ۱۷۰ ملاقات کرده است. این شخص، حسن بن حسن آملی و علوی از اولاد موسی بن جعفر (ع) بوده که وقتی برای زیارت عتبات مقدسه به عراق آمده، ابن فوطی او را در عراق دیده است (تلخیص، ۴۱/۴ ش، ۲۰۶۹).

ابن فوطی یک عالم شیعی را از تشیع عهد ایلخانی و مدرسه غازانیه شناسانده است. وی عزّ الدین حسن بن علی بن ابی طالب واسطی حایری است. وی از مدرسان مدرسه غازانیه بوده که رشید الدین فضل الله آن را تأسیس کرده است. وی به سال ۶۷۸ در واسطه دنیا آمده، اما بعد خاندان آنها در کربلا، یکی از خاندانهای علوی مشهور بوده است (معجم، ۱۵۰).

استرآباد که همان گرگان فعلی است، شیعیان زیادی در قرون



شهر طوس نیز شیعیانی را از دوران نخست به این سودر خود داشته است. نصیرالدین حمزه طوسي مشهدی از عالمان قرن ششم شيعه است. استاد از تاریخ رویان نقل کرده که سلاطین غور به خراسان آمدند و از نیشابور برای زیارت امام رضا (ع) عازم مشهد شدند. در آنجامتن و لایت عهدی را دیدند که نامی از جفو و جامع در آن بود. از فخرالدین رازی پرسیدند، گفت: از آن آگاه نیست، اما در طوس عالمی شیعی بานام حمزه طوسي هست که در این باره آگاه است (معجم، ۱۹۱). عالمی علوی بานام محمد بن اسماعیل مشهدی (م ۵۴۱) مقیم طوس بوده که سمعانی کتاب صحیفة علی بن موسی الرضا (ع) را نزد وی خوانده است (التحبیر، ۲، ۹۶/۲). معجم، (۳۶۹).

شهر آوه نیز از شهرهای شیعی معروف قرون نخست هجری تا
قرن هشتم است. از عالمان بر جسته علوی
این دیار الرضا بن فخرالدین آوی است.
این فوطی با وصف وی به عنوان «القاضی
العلامة» می نویسد که او در مراغه خدمت
خواجه نصیرالدین طوسی رسید و قدری
از مصنفات فخر رازی رانزد وی خواند.
همین طور صحیفه اهل‌البیت (ع) رانزد
وی خواند. این فوطی می افزاید که اورا
در سال ۶۶۵ در مراغه دیده، بعد از آن در
سال ۷۰۵ در سلطانیه خدمت او رسیده
واجازه روایت آثارش را ازوی دریافت کرده
است. وی در سال ۷۲۰ برای زیارت
امیر مؤمنان به نجف رفته که جماعتی از
سادات ازوی اجازه روایتی دریافت
کرده‌اند. (تلخیص، ۱۷۷/۵، ش. ۳۵۲،
معجم، ۲۱۴-۲۱۳).

از تشییع ری مطالب زیادی می‌دانیم. برآنچه در تاریخ تشییع نوشته‌ایم باید بیفزاییم که از علمای برجسته قرن ششم یا هفتم، قوام الدین علوی رازی صاحب کتاب دقائق التأویل و حقائق التنزیل و نیز بلال القلاقل است که بتازگی به چاپ رسیده است. (نک: معجم، ۳۵۶). به گزارش رافعی (التدوین، ۱/۲۴۵) محمد بن محمد الحسینی از شیعیان ری است که به سال ۵۵۵ دری کتاب النهاية شیخ طوسی را نزد علی بن الحسن استرآبادی خوانده است. رافعی گفته که وی فقه شیعه را می‌شناخت و «بِكْتَابِ الْوَثَائِقِ لِهِم» (معجم، ۴۱۵).

هشتم تا دهم داشته است. یک نمونه محمد بن احمد جرجانی و رأق از علمای نیمة نخست قرن چهارم است که مربیانی شرح حال مختصر اور آورده و نوشته است: «کان یتسبیع و له اشعار یمدح فیها الطالبین» (معجم الشعرا، ۴۲۸، معجم، ۳۶). ابواحمد محمد بن علی بن عبدک شیعی جرجانی است که ازوی با عنوان «کان مقدم الشیعه و امام أهل التشیع بهاء - یعنی به جرجان - ازوی یاد شده است. بعدها به نیشابور آمده و پس از ۳۶۰ در گذشته است. (الأنساب سمعانی، ۱۸۵/۹، معجم، ۴۰۵).

نمونه‌دیگر حسین بن حاجی استرآبادی است که در ۱۷۰هـ اقامت گزیده و از خط‌وی نسخه‌ای از اصول کافی با تاریخ ۸۹۱ در کتابخانه آستان قدس رضوی باقی مانده است.

رفت وآمد بین نیشابور و استرآباد در انتقال علوبیان شیعی از یکی به دیگری، در تاریخ تشیع این دو منطقه قابل توجه است. داعی بن مهدی استرآبادی و فرزندش خلیفة بن داعی، از علوبیان استرآبادی هستند که به نیشابور رفت و آمد داشته‌اند. داعی خود در بیهق به سال ۴۰۵ در گذشت (معجم، ۲۰۶). محمد بن بحیر بن داعی بن مهدی (۵۵۲-۴۶۶) نیاز علمای امامی مذهب جرجان بوده که از وی با عنوان «شيخ الإمامية» بها و هو مقدم طائفته و شیخ عشيرته من بيت المحدثین، یاد شده است (الأنساب سمعانی، ۹/۶۰، معجم، ۴۳۷).

کاشان و قرای آن مانند راوند مراکزی
شیعه پرور بوده‌اند. حسین بن محمد
حسنه، راوندی، تا آنچه مقام یافته که

محتسب شهر حله شده است. وی در جمع شیعیانی که در اطراف سلطان محمد خدابنده در سلطانیه گرد آمدند، بوده است. ابن فوطی می‌گوید در سال ۷۱۶ وی را در سلطانیه دیده و اوراسیدی جلیل القدر یافته است. نیز افزوده که نسبت نامه‌ای در دست وی دیده که نقیای کاشان را در آن نوشته بودند (تلخیص، ۴/۲۰۷، ۲۰۷/۴، معجم، ۱۸۳). ابن فوطی از شخصی با نام هبة الله بن سعید راوندی که او را «الفقیه المتكلّم... و من العلماء الأفاضل» نامیده، یاد کرده که استاد احتمال داده اندوی جد پدر قطب الدین راوندی (۵۷۳) باشد.

كتابت در بغداد بوده: «وَكَانَ فِي مُرْتَبَةِ الْوَزَارَاءِ بِبَغْدَادِ، مَدْبُرُ الْأُمُورِ حَاكِمًا عَلَى الدُّولَةِ». (الوافي، ٢٥٥/١٢، ش ٣٩٥). درباره علی بن عباس نوبختی هم گفته شده است که: «رئیس، ولی وکالت المقتدر» (سیر، ١٠/ش ٧٩، معجم، ص ٣٠٠).

نمونه‌دیگر حسین بن ابراهیم خطیر (م ٥٥٢) است که در دیوان زمام مشغول به کار بوده و ذهنی وی را با تعبیر «کان غالیاً فی الرفض» وصف کرده است (سیر، ٢٩٥/٢٠، معجم، ١٦٧).

ابوعلی حسین بن معد موسوی (م ٦٣٦) از شیعیان ساکن محله کرخ، در خلافت المستنصر بالله عباسی افزون بر نقابت طالبیان، سمت اشراف بر خزانه دولت عباسی را نیز در بغداد عهدهدار بوده است (معجم، ١٨٩).

سعید بن علی انصاری (م ٦١٠) که چندماهی هم وزارت الناصر لدین الله را داشته، از شیعیانی است که پس از درگذشت در بغداد، وی را برای دفن به نجف منتقال داده‌اند (معجم، ٢٢٦).

علی بن علی بغدادی (م ٤٠١) در زمانی که سلطان سلیمان شاه سلجوقی در عراق بود، به عهد المستضیء بأمر الله (٥٧٥-٥٦٦) وزارت اوراداشت. گفته شده که «کان شیعیاً». وی در اوقات فراغت کتابهای ادبی زیادی را کتابت کرد و پس از آن همه آنها را وقف حرم امام کاظم (ع) نمود (انسان العيون، ١٤٥، معجم، ٣٠٩).

محمد بن محمد مؤیدالدین قسمی (م ٦٣٠) وارد بغداد شد و اندک اندک موقعیت بالایی یافت. جالب آنکه از همان زی‌عجمی خود بیرون نیامد. منزلت وی تا به آنچه رفت که الناصر خلیفه درباره‌اش نوشت: «القَمِي نَائِبُنَا فِي الْبَلَادِ وَالْعِبَادِ». گفته شده که وی کاتب بسیار ادبی بوده در سال ١٦٢٩ از کاربر کنار وزنانی شد و به سال ٦٣٠ درگذشت (سیر، ٣٤٦/٢٢، معجم، ٤٢١).

هبة الله بن علی ابن الصاحب که سمت الاستاذ الداری المستضیء بأمر الله عباسی (خلافت ٥٧٥-٥٦٦) را داشته و به بالاترین مناصب رسیده، توسط ذهنی به عنوان کسی که «أَظْهَرَ الرَّفْضَ» شناخته شده است. (سیر، ٣٧/ش ١٣، معجم، ٤٧٨).



همدان به تشییع شهره نبوده اما از قرن هفتم آن، عالمی شیعی داریم. محمد بن عمر همدانی واعظ (م ٧٠٥) از کسانی است که به نوشته ابن فوطی (تلخیص، ٤١١/ش ١٣٣) در سال ٦٧٠ در مراغه نزد خواجه نصیرالدین طوسی آمده است. وی می‌نویسد: وی جامع ترمذی را نزد پدرش خوانده است! وی این اشعار را برای من نوشت:

سلالات النبی هم الاتمة
اليهم يصرف العقل الازمة
ثناؤهم يحلی كل لفظ
وذکرهم يجلی كل غمة
بحبهم نجاة الخلق طراً
بذیلهم تمسک كل امة
هم سور أضاء الافق منه
وقد شمل الزمان سنا وعمه
يريد المشركون ليطقوه
ويأتي الله لأن يتمه

شیعیان در دولت عباسی

واقعیت آن است که شیعیان از قرن سوم به این سو، حضور فعالی در تشکیلات اداری و حکومتی عباسیان داشته‌اند. این مشارکت از حد وزارت تا حضور دردواوین مختلف بوده و زمینه مساعدی برای رشد شیعه به حساب می‌آمده است. زمانی که وزیر المسترشد عباسی (٥١٢-٥٢٩) ابونصر کاشانی شیعی باشد، تکلیف روشن است. در دوره مقتدر (٢٩٥-٣٢٠) هم همین وضعیت وجود دارد. ناصرالدین الله (٥٧٥-٦٢٢) شخصاً به داشتن مذهب تشییع شهرت داشت. نفوذ شیعیان در نظام اداری دولت عباسی در قرن ششم و هفتم به اوج خودش می‌رسد. بسیاری از شیعیان ایرانی و عرب حلی دردوایر دولتی مشاغل مهمی داشته‌اند. به عنوان نمونه فخرالدین بگدی بن علی حکیم (م ٦٨٥) که از بیت الملک والامارة دانسته شده و متولد حلی بوده، با تعبیر «صحاب الخلفاء والوزراء» از او یاد شده است (تلخیص، ٢٠١٩/ش ٤، معجم، ١١٦).

نمونه‌دیگر خاندان علقمی است که شیعه امامی بوده‌اند. مؤیدالدین علقمی، از رجال بر جسته این خاندان، آخرین وزیر دولت عباسی است.

در قرن سوم و چهارم بسیاری از نوبختیان شیعی، در دولت عباسی در بغداد ذی نفوذ بودند. یکی از آنها حسین بن علی بن ابوالعباس ابوعبدالله نوبختی کاتب (م ٣٢٦) است که متولی امور

